

در این سو و آنسوی آرمان انقلابی

/ از پپر تا مارکوزه /

مارکسیسم از همان آغاز پیدایش باد و مدعی رو برو بود. یکی از آنها با اصطلاح "مدعی واقع بین" که فریاد میزد: آرمانهای انقلابی سرابی زائیده‌ی خیال بیش نیست. باید واقعیت موجود و روزمره را شناخت و آنرا با اقدامات کوچک و مشخص رفورمی در کادر قوانین و نظامات موجود، بهتر کرد. با اصطلاح "جنبش همه چیز و هدف هیچ چیز"، زیرا طراحی جامعه‌ی آینده، جامعه‌ی ایدآل، مانند وعده‌ی هزاره‌ی مسیح و بهشت عدن، پندار باقی و نسج آینده ناشناختنی است. دیگری مدعی "ماورا انقلابی" به "تنگ نظری" مارکسیسم و بی‌جرایمی او می‌تاخت و شکوه سرمیداد که مارکسیست‌ها دولت، ارتش، نظامات و مقررات انضباطی را باقی می‌گذارند، مساوات کامل و آزادی مطلق را اعلام نمی‌دارند، سرمایه‌ی بوروکراتیک و قدرت بوروکراتیک را جانشین سرمایه و قدرت طبقاتی می‌کنند و در قید اخلاقیات سافعه‌ی مذهب و نظامات کهن اجتماعی باقی میمانند. بند شکنی آنها محدود و کارمایه‌ی ویرانگری آنها اندک است. برنشتین و باکونین در نهایت به‌ی این دو ادعای راست و چپ در دوران مارکس و انگلس بودند و سپس تاریخ نمونه‌های متعددی از این دو نوع مدعی عرضه داشته است و امروزه میتوان بجای برنشتین از کارل پپر (K. Popper) و بجای باکونین از هربرت مارکوزه (H. Marcuse) سخن گفت.



پروفسور کارل پپر اطریشی است. وی سابقاً در میهن خود در جنبش مترقی کشور شرکت داشته، سپس میهن و جنبش راترک کرده و به انگلستان عزیمت کرد و در آموزشگاه عالی علوم سیاسی و اقتصاد شهر لندن مشغول تدریس شد و کتب معروف او: "فقر نظریه‌ی ایستوریسم" و "جامعه‌ی باز و دشمنانش" شهرتی کسب کرد و بویژه مورد علاقه‌ی رهبران لیبریت ترار گرفته است. خلاصه سخن کارل پپر "جامعه‌ی باز و دشمنانش" چنین است: مارکسیسم کهنه شده است و پیش‌بینیش در اثر باینکه سوسیالیسم جانشین سرمایه‌داری میشود غلط از آب درآمده است. چرا؟ زیرا در انگلستان "سرمایه‌داری غیر محدود" از میان رفته و "نظام دموکراتیک" جامعه‌ی باز، تحت کنترل و است وجود آمده است (۱)، لذا مطالبه‌ی استقرار نظام سوسیالیستی تخیل صرف و فوتوی است. بلکه باید از تریقه‌ی "مهندسی اجتماعی" (Social engineering) معایب و "شر" های مشخص جامعه را مثلاً در رشته‌های آموزش، دادرسی، ارتش، پلیس، بهداشت، پارلمان و غیره و غیره یکی بعد از دیگری اصلاح کرد. اگر این اصلاح غلط هم از آب درآید، چون در رم تپاس کوچکی است، منجر به فلاکتی برای جامعه نمیشود. اگر بگویند که این اقدامات در کادر سرمایه‌داریست و خود سرمایه‌داری را ملغی نمی‌کنند کارل پپر از این

مسئله باکی ندارد و عیناً چنین جواب میدهد :

"بهبود چوچه لازم نکرده است در اثر رفرمهای تند ریجی مبتنی بر سازش (کمپرمیس) سیستم سرمایه داری بطور کامل ملغی گردید . چرا کارگری که طبق تجربه ی خود قانع شده است که میتواند بکمک رفرمهای تند ریجی زندگی خود را بهتر کند ، این اسلوب راحتی در صورتیکه به پیروزی کامل " یعنی به تسلیم هیئت حاکمه نیز منجر نگردد ، ادامه ندهد . چرا این کارگر در حالیکه وسایل تولید را در اختیار بورژوازی قرار میدهد ، با وی وارد کمپرمیس نشود و حال آنکه اگر این خواست را مطرح نماید کار به تصادم قهرآمیز میکشد ."

این جملات کارل پیر از جهت صراحت خود برای بیان نظریه ی رفرمیست ها و باصطلاح "گرا والیست ها" (تند ریجیون) واقعا مرغوب و بی خدشه است . فقط "عیبی" که دارد آنست که حکومت طولانی لیبریست ها و سوسیال دموکراتها و سوسیالیست های راست در مسکندیناوی ، انگلستان ، فرانسه ، آلمان ، اطریش و نقاط دیگر ثابت کرده است که کوچکترین خذلی به ارکان مالکیت سرمایه داران برافزار تولید و بهره کشی آنان از طبقه ی کارگر و سیطره جوئی سیاسی و اقتصادی آنان در جهان و انواع شرور و مفاسد دیگر ناشی از سرمایه داری وارد نمیشود و در مقابل عقب نشینی های ناچیز در برابر طبقه ی کارگر روز بروز بر حجم سود غارتی امپریالیستی افزوده میگردد . "عیب" دیگر این نظریه آنست که علمی رگم وی ، مارکسیسم انقلابی نیز ثابت کرده است که تنها اوست که راه واقعی تحول بنیاد ی جامعه ی معاصر بشری را نشان میدهد و در عرصه ی گفتار نمی ماند و در میدان کرد ارتاریخی که رزمگاه اصلی است خود را گرد ی بی باک و چالاک نشان میدهد . جامعه ی سوسیالیستی معاصر عملانشان داده است که قادر است مسائل حاد و حل نشده ی جامعه ی سرمایه داری را با توفیق حل کنند یا زمینه ی حل واقعی آنها را فراهم نماید .

کارل پیر از ضرورت "مهندسی اجتماعی" در مقابل طرأحی مجرد آئینده سخن میگوید . حال این سؤال پیش می آید : اگر یکی از این "مهندسان اجتماع" بتواند دامنه ی نظر و ژرفای تحقیق خود را بحد مارکس برساند و باین نتیجه برسد که عیب در بد کار کردن این یا آن پیچ و مهره ی کوچک نیست ، بلکه در تمام مکانیسم کارخانه ایست که با آن روبرو هستیم ، آنگاه با چنین مهندسی چه باید کرد ؟ معایب سرمایه داری را نمیتوان در برخی نقائص عادی و روز مره ی زندگی زحمتکشان از جهت مزد ، خانه ، استراحت ، تحصیل و معالجه و غیره خلاصه کرد . در اینجا يك سلسله مسائل تاریخی ، همه بشری و مهم مطرح است مانند استثمار و ستم طبقاتی و مسئله ی فقر و ثروت ، ستم ملی و مسئله ی استعمار و نو استعمار ، ستم نژادی ، تسلط خرافات و طرز تفکر غیر عقلی و غیر علمی ، جنگهای محلی و جهانی ، عدم تساوی شهروند کاردی و فکری ، زن و مرد و غیره و غیره . هدف ایجاد يك الگوی علمی از جامعه ی نوین است . تجربه ی تاریخ نشان داده است که انقلابات اجتماعی همیشه نقش تسریع کننده ی شگرفی در تکامل نسج جامعه داشته اند : به انقلاب انگلستان ، امریکا ، فرانسه ، روسیه در ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ او انقلاب چین رجوع کنیم . جنبش انقلابی مشروطیت در کشور ما موفق شد تحولی بزرگ در سرپای جامعه ی ما ایجاد کند که در دهها سال حرکت عادی بدان قادر نبود . کارل پیر ، مانند همه ی رفرمیست های کوتاه فکرو مغرض ، این همه مسائل را که زائیده ی خود تکامل تاریخی است با يك حرکت قلم بکنار می اندازد و تصور میکند که قضیه تنها بر سر نقش ایوان کردن خانه ایست که از پای بست ویران است .

اینکه در کشورهای اروپای غربی و امریکای شمالی تنها نمونه های يك "کاپیتالیسم موفق" پیدا

شده بپرکت "مهندسی اجتماعی" رفورمیست هانیست، بلکه نتیجه‌ی غارت فجیع سراسرجهان بوسیله‌ی این کشورهاست. در قرون ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ که بخش عمده‌ی جهان: آسیا، آفریقا، امریکای لاتین، اقیانوسیه در خواب غفلت و در چارغوب ماندگی بود، بازرگانان و بانکداران و صاحبان صنایع اروپای غربی و امریکای شمالی فرصت را برای یغمای بی پروای این نواحی متناسب یافتند. نظری اجمالی به برخی فاکت‌های بیافکتیم: امریالیستها در دوران تسلط استعماری خود در آمد ملی هند و در آمد ملی اندونزی را غارت کردند. سود معادن مس رودزی شمالی در سال ۱۹۳۷ برابر با ۳ میلیارد و ۷۰۰ میلیون دلار بود که در این جنگار افتاده بود. ایالات متحده‌ی امریکا از مناطق نفت خیز خاورمیانه (موافق اسناد سازمان ملل متفق منتشره در ۲۶ مه ۱۹۱۷) سود ویژه‌ای برابر با هفت میلیارد و هشتصد میلیون دلار بدست آورد. و حال آنکه سرمایه‌گذاری او در این ناحیه تنها به ۷۵۰ میلیون دلار بالغ است. میزان ضرری که کشورهای در حال رشد در سال ۱۹۶۶ از بازرگانی ناهم‌برابر کرده‌اند (موافق آمار سازمان ملل متفق منتشره در ۱۵ نوامبر ۱۹۶۷) برابر با ۷ میلیارد و هشتصد میلیون دلار است. این پیکره‌های پراکنده تصویری از دامنه‌ی غارتی می‌دهد که با کشتار مردم جهان در جنگ‌های جهانی و محلی همراه بوده است. بعنوان مثال کافی است بگوئیم که در دوران صد سال اخیر امریالیستها در آفریقا ۱۲۱ پستار جنگیدند و در این جنگ‌ها مجموعاً پنج میلیون و سیصد هزار آفریقائی کشته شده است و از آنجمله یک میلیون و ۶۰۰ هزار در الجزیره، یک میلیون در سودان و ۷۵۰ هزار نفر در حبشه و ۵۵۰ هزار نفر در کنگو کین شاسا.



از کارل پیر به هربرت مارکوزه بپردازیم.

پروفسور مارکوزه آلمانی است ولی اکنون در امریکا (در دانشگاه کالیفرنیا) مشغول تدوین است. در او جوانی جز "سوسیال دموکراسی انقلابی" بود ولی از ۱۹۱۹ پس از شکست انقلاب آلمان آنرا ترک گفت. بعد ها از جنگ فاشیسم گریخت و با امریکا پناه برد و در این اواخر این فیلسوف ۷۰ ساله بعنوان یکی از ایدئولوگ‌های جنبش نئوآنارشیستی "چپ نو" شهرت بسیار کسب کرده و به همین سبب نیز مطبوعات تئوریک مارکسیستی به بررسی نقادانه‌ی نظریات وی توجه زیادی مبذول می‌کنند. مارکوزه کتب فیرلوانسی نوشته و نظریات مختلف و رنگارنگی دارد و وظیفه‌ای که ما در این بررسی کوتاه در برابر خود داشته‌ایم، مطالعه‌ی نقادانه‌ی تمام سیستم نظریات او نیست (*). در این بررسی هدف ما مقایسه‌ی او با کارل پیر از جهت آن "آرمانی" است که در برابر جنبش تحول طلب معاصر می‌گذارد و نشان دادن این نکته است که چگونه هر دو وی آنها در آنسوی آرمان واقعی انقلابی قرار می‌گیرند و علیرغم فاصله‌ی ظاهری خود هر دو بیک هدف یعنی مقابله با جنبش واقعی انقلابی، خدمت می‌کنند.

هربرت مارکوزه نیز مانند کارل پیر از مخالفان مارکسیسم، سوسیالیسم علمی و اتحاد شوروی است. بعقیده‌ی او هم جامعه‌ی امریکا و هم جامعه‌ی شوروی هر دو "جامعه‌ی معاصر صنعتی" هستند که یکی از آنها (سرمایه‌داری) در اثر دگرگونی یا ترانسفورماسیون و دیگری (سوسیالیسم) در اثر مسخ یا فورماسیون راه یک همگرایی منفی را طی می‌کنند و بهم نزدیک میشوند! بعقیده‌ی مارکوزه در هر دو جامعه طبقه‌ی فرمانروا وجود دارد که شخصیت انسانی را در زیر مقررات متعدد دی‌خورد میکند و غریزوی راتحت فشار قرار می‌دهد. در هر دو جامعه کوهی از سازمانها و مؤسسات (Establishment) برود و شاد می‌زاد فشار می‌آورد. لذا انقلاب سوسیالیستی، بنظر مارکوزه مطالبی را بسود بشریت حل نکرد. امنست و بشریت را بجلو نبرد است!

(* قصد اولیه نگارنده بررسی جامع نظریات مارکوزه بود ولی صفحات معدود مقاله با اجرا این وظیفه امکان نداشت.

ادعای شگفتی است! پس این سؤال مطرح میشود: از نظر مارکوزه چگونه انقلابی لازم است و با آن انقلاب چه چیزی باید حل شود و چه جامعه ای را باید پدید آورد؟

مارکوزه به تحلیل مشخص اقتصادی - اجتماعی تاریخ بشری دست نمیزند. او کابینه ای-تسرو تجریدی تر و بی حوصله تر از آنست که از عهد ه ی این کار که مارکس بدان با وسواس و دقت و تلاشی مافوق بشری پرداخته است ببرد آزد. او راه چل راد را ساطیر یونانی میجوید. از این اساطیر پویژه و چهره را جدا میکند: چهره ی پرومته و چهره ی ارفه (۱). پرومته مظهر کار و رنج است و فرهنگ پرومته ای که در آن عرق (کار) و خون (شکنجه) حکمرواست بعقید ه ی مارکوزه تا امروز هم بر بشریت حکمرواست. اما ارفه مظهر بازی و زیبائی است و فرهنگ ارفه ای که در آن نشاط (بازی) و عشق (زیبائی) حکمرواست باید در جهان حکمروا شود. مارکوزه تمدن پرومته ای را همان "سامان جبر" مارکس میداند و تمدن ارفه ای را همان "سامان اختیار" (۲).

بعقید ه ی مارکوزه ارفه مظهر تمدن بدون عمل و بدون تلاش است. در این تمدن چنانکه گفتیم بازی جای کار، آواز جای سخن، تماشا جای نبرد را میگیرد. این يك تمدن اروتیک و استه تیک (عشق و زیبائی یا شهوت و زیبائی) است که در آن غرایز آزاد و آد میزاد از پیچ و تاب دامهای مقررات و مقررات (Superréglementation) رسته و آزاد شده است.

واما تمدن پرومته، تمدن عمل است. در آن پرنسیپ کار و عمل، رنج و تلاش حکمرواست. خدایان عرق پرومته را بهای زندگی سبکسر و پرنشاط ارفه قرار داده اند. مارکوزه فریاد برمی آورد: پس است! باندازه ی کافی خون و عرق ریخته شده و دوران اصالت تمدن پرومته گذشته و وقت آنست که تمدن اروتیک و استه تیک ارفه بوجود آید. این "آرمان" مارکوزه ناچار سخت تخیلی بنظر میرسد، ولی از این کیفیت پروا نمی آرد. وی میگوید:

"ما باید علاوه بر حرکت از خیال بعلم، حرکتی هم از علم به خیال بکنیم" (ه. مارکوزه -

روانشناسی و سیاست. فرانکفورت ۱۹۶۸ - صفحه ی ۱۹)

در واقع مارکوزه مارا بیک پند ارضیالی و آتارشیستی دعوت میکند. او بشکل مبهم اشاره میکند که علم

(۱) پرومته (Prométhée) که مارکس ویرا "بزرگوارترین چهره در کارنامه ی فلسفی" (Vornehmste in philosophischen Kalender) خوانده است، پسر تیتانی است بنام "ژاپت" و برادر "اتلاس" است. وی آتش را از آسمان خدای خدایان (ژوپیتر) بسود بشر رسوده تا تمدن انسانی آغاز گردد. باین جرم ژوپیتر به "هفائستوس" آهنگر المپ دستور داد او را در کوههای قفقاز بزنجر کشد. ژوپیتر دستور داد تا کرکسی جگراور آید. و اما ارفه (Orphée) بقولی فرزند "آپولن" و "کلهو" است و بزرگترین نوازنده ی افسانه ای است. در روز عروسی ماری زهراگین زنش آید پس (Burydice) را میگذرد و میکشد. ارفه به دوزخ میرود، بانوای طنبور خود ساکنان د یار ظلمات را مسحور میکند و زن خود را باز میستاند.

(۲) مارکس (سرمايه جلد سوم - فصل ۴۸) سامان کار لازم یعنی کاری را که مولد برای خود انجام میدهد همان سامان آزادی میداند و سامان کار را کار بیگانه شده یعنی کاری را که مولد بسود بهره کش انجام میدهد. سامان جبر میسرمد و لذا کار وجه پیوند بین دو سامان است، منتها یکی کار در بند است، دیگری کار رها شده. مارکوزه کار و بازی را در مقابل هم میگذارد و کار را به تمدن پرومته ای و بازی را به تمدن ارفه ای مربوط میکند. این ساخت های مصنوعی ربطی به تحلیل مارکس ندارد.

و تکنیک امروزی قادرند آید آل مبهم اراد ر جامعه ای تحقق بخشند که در آن "من" انسانی، و غرایزی از قیود فرمانروایی آزاد شده و ساخت و ستروکتور تازه ای بخود گرفته اند و برابری و آزادی مطلق، همراه با بازی، نشاط و عشق جاگزین نظامات کاروزحمت و اجراء مقررات و قبول تحمیل و فشار امروزی شده است. چگونه؟ هیچ طرح و تشریح کنکرتی در انواع آثار مارکوزه نیست (۱).

مطلب اینجاست که کارل پیر بهیچوجه مایل نیست از قید اکنون و حلقه ی حال (بمعنای کاملاً پراگماتیک و امپیریک این کلمه) فرابجهد ولی مارکوزه میخواهد توالی و ادامه کاری و خصلت زنجیره ای تاریخ را نادیده گیرد و حلقه های واسط را بشکند و مستقیماً با سامان پنداری "تعدان ارفیک" پرواز کند! البته تحت تاثیر تعالیم او گروه "هیپی" ها و یا "گلپسرها" (Flowerboy) در آمریکا از واج گروهی، بیکاری و انگلی، آوازه خوانی و پناه بردن به نهمه های سمپاتی مانند هروئین و مخدر وحشتناک "LSD" و نیز حشیش (ماریخوانا) راجعاً تا بعنوان مظهری از تعدن ارفیک در پیش گرفته اند، ولی چیز مشخص دیگری از این آموزش سرد رگم و عوامفریب حاصل نشده است.

مارکوزه "انسان یک بعدی" جامعه ی سرمایه داری را (که بگفته ی او فقط در "اکنون" میزید و راجع به "آینده" نمی اندیشد و فقط با مقولات کالاهای مصرفی و بعنوان "انسان مصرف کننده" Homo Konsumens زیست میکند) مورد نقادی قرار میدهد. آری باید وجه دیگری (الترناتیف) تعدن پلید بهره کشی و متم ملی و نژادی سرمایه داری را در نظر گرفت. ولی کدام وجه؟ از طریق یک تخیل افسانه آمیز یا یک طرح علمی؟ ارنست بلوخ (E. Bloch) فیلسوف مترقی معاصر آلمان در اثر خویش بنام "روح توتوپ" (Geist der Utopia) چه صائب مینویسد:

"تفکر تخیل آمیز در روشنفکران چپ نیرومند شده است. آنها میخواهند بکمک اراده ای

نموسید، بیا امید ببخشند."

این روشنفکران نومید که از وضع کنونی سرخوردند و ولی آیند ه را در جنبش واقعی انقلابی بود ارتکامل

(۱) عمده آثار مارکوزه عبارتست از "اروس و تعدن" (Eros and Civilisation)، "عقل و انقلاب"

(Reason and Revolution)، "انسان یک بعدی" (One Dimensional man)،

"مارکسیسم شوروی" (Soviet Marxism)، "روان شناسی و سیاست"

(Psychology and Politics). بجز این آثار، مارکوزه در سمپوزیومی که بوسیله ی

یونسکو در مه ۱۹۶۸ بمناسبت ۱۵۰ سالگی مارکس تشکیل شده بود شرکت جست و در آنجا ضمن

سخنرانی بشکل فشرده ای عقاید خود را بیان داشت. مارکوزه قبل از شهرت اخیر خود (در انهننگام

که به فلسفه ی هگل و نوهگلی میپرداخت و خود را مارکسیست میشمرد) کتبی نوشته است که اخیراً برخی

از آنها تجدید چاپ شده است مانند: "هستی شناسی هگل و پایه گذاری تئوری تاریخیت"

(Hegels Ontologie und die Grunlegung einer Theorie der
Geschichtlichkeit -)

و "هگل و اعتلا تئوری اجتماعی"

(Hegel and The Rise of Social Theory)

مارکوزه حتی امروزه خود را "مارکسیست غیر ارتدکس" مینامد ولی روشن

است که ما بین تحلیلی و استنباط او از تاریخ گذشته و معاصر انسان و تحلیلی و

استنباط مارکس هیچگونه شباهت ماهوی وجود ندارد.

واقعی جامعه نمی بیند و جنبش سوسیالیستی معاصر نیز آنها را خرسند نمی کند و لذا از همه چیز ما می پوسند ، می خواهند از همین پاش برای ما امید تازه ای بیافرینند ، امید ی که ناچار تخیل آمیز است و رویای ابلهانه و عاطل يك عاصی راجانشین اید ه ال علمی و واقعی يك انقلابی میکند .

ولی آخر از چه راه مارکوزه می خواهد به آن آینده ی پنداری برسد ؟ البته نه از راه انقلاب متشکل و قهرآمیز . ابد ا . بلکه از طریق " طرد عظیم " (Große Weigerung) یعنی خود داری جمعی تمام کسانی که از " جامعه ی صنعتی " امروزی در اشکال مختلف آن (اعم از سرمایه داری یا سوسیالیسم) ناخرسندند ، از تن درد دادن به فرمان آن و اینهم نسخه ایست هم مغرضانه و هم مبهم ! این ناخرسند ان کیانند ؟ مارکوزه میگوید : تمام آن قشرها و طبقاتی که با نظام موجود در آمیخته و در آن مستحیل شده اند (انتگره شده اند) دیگر قادر نیستند به این " طرد عظیم " بپیوندند . طبقه ی کارگرد رکشورها سرمایه داری بعقیده ی او از این نوع است . بایک قلم طبقه ی کارگر همراه جنبش سوسیالیستی معاصر و جوامع سوسیالیستی معاصر " رفوزه میشوند " و مهمترین طبقه ی مولد انقلابی جامعه ی معاصر با تهمام " انتگره بودن " (که خود سخن بی پائی است) از حق نبرد برای آینده محروم میگردد ! چون طبقه ی کارگر انتگره است لذا باید به گتو (سیاهان) ، به روشنفکران و دانشجویان و دهقانان کشورهای کم رشد بهمه ی " پاریا " ها و مطرودین که جز " برکناران " (Outsiders) جامعه اند توسل جست . درست درد و رانی مارکوزه از طبقه ی کارگر ابراز پاش میکند که وی سرمنشا " عظیم ترین تحولات و نهضت ها در جهان بوده است . آن " قوای محرکه " - طغیان که آقای مارکوزه عرضه میدارد سخت ناهمگون و پراکنده است و چون قرار است غیر متشکل نیز باشد و از عل واقعی انقلابی پرهیز کند لذا مسلمانشا هیچ عمل و اثر تاریخی نخواهد بود . بهمین جهت هم هر سربت مارکوزه و فلسفه ی عصیانگرانه اش برای سیستم سرمایه داری خطری نیست . خود او در مجله ی آلمانی شپگل (Spiegel) بهمین نکته اعتراف میکند و میگوید :

" باری آقایان توجه بفرمائید : درد ستگاه حکومت ، پرفسور مارکوزه کمترین نفوذی

ندارد . حکومت مرا مجاز کرده است هر جاکه می خواهم بروم ، هر کار که می خواهم بکنم

زیرا قیامید اند که ابد ا لازم نیست از پرفسور مارکوزه ترسی داشته باشد ؟" (۱)

(شپگل - دفتر ۳۵ سال ۱۹۶۷ صفحه ۱۱۲)

مارکوزه فلسفه ی خود را " د پالک تک منفی " میخواند و توضیح صحیح مسئله ی " نفی " د پالکتیکی رابژه ی خود میسرود و بر آنست که وی هگل و مارکس و ولنین را در این زمینه تصحیح کرده است ! ولی نفی او از جامعه ی معاصر سرمایه داری نفی عبث ، نفی بلا محتوی ، نفی متافیزیک ، نفی مخرب است . لنیسن میگوید :

(۱) در مقاله ای که تحت عنوان " پیمانبراه سوم " ربرت شتا یگر والد در مجله ی " صلح و سوسیالیسم " نگاشته (و بفارسی در مجله ی مسائل بین المللی ترجمه شده است) گفته شده است : " مارکوزه در دوران دومین جنگ جهانی رئیس شعبه ی سرهس مخفی امریکا بود . سپس بریاست یکی از شعب وزارت خارجه منصوب شد . رفیق کس هال دبیر اول حزب کمونیست امریکا در جلسه ی مشاوره ی احزاب برادر (ژوئن ۱۹۶۹ - مسکو) ضمن سخنرانی خود مارکوزه را جز " اید ثولوگهائی شمرده که با " سیا " ارتباط دارند . اگر این نکات را در نظر گیریم ، آنگاه " ترس حکومت از آقای پرفسور مارکوزه " کوچکترین محلی از اعراب ندارد و طرح آنها از طرف آقای پرفسور بی لطفی است !

"نفی عریان ، نفی عبث ، نفی شکاکان نه ، بل نفی بمشابه لحظه ی پیوند ، لحظه ی

تکامل ، باحفظ مثبت ها ۰۰۰" (کلیات بزوسی ، جلد ۲۹ ، صفحه ی ۲۰۷)

محتوی انقلاب اکبر و همه ی انقلاب بهای سوسیالیستی پس از آن که برتحلیل علمی و تاریخی جا
متکی هستند نفی خلاق د پالك تيكي نظام موجود بانکا* آن طبقه ی مولدی است که در این نظام پیوسته
رنج کش است . با این انقلابات بشریت گام بزرگی بسوی تمدنهای نهنی برمیدارد که چهره ی اتی آنرا
رشد ظم و فن و مناسبات نوین اجتماعی معین خواهند کرد ولی محتوی تاریخی آن پیوسته همان خواهد بود
که مارکس گفته است : سیرانسان درسامان اختیار و رهائی وی از زنجیرقوانین جبری جامعه و طبیعت .



برای اینکه این سخن کوتاه را با آنچه که بد آن آغاز کرده ایم ، بانجام برسانیم باید بگوئیم که هم
کارل پپر و هم هربرت مارکوزه بانفی اید ثولوژی علمی انقلابی و جنبش واقعی انقلابی شرایط آنرا فراهم
میکند که رکفلرها در محیط امن تری بر میزان سود سرمایه ی خویش بازهم بیافزایند . خاندان رکفلر
ثروت خود را که پس از جنگ بمیزان ۲۵ میلیارد دلار بود اکنون به ۱۵۰ میلیارد دلار رسانده و بقول
" سائفرانسیسکو اکسپرس تایمز " این خانواده بخودی خود از جهت قدرت اقتصاد ی یک " مافوق ملت "
Supernation است و در این تراکم دائمی زر و سیم ، اید ثولوگهای موسفید و محترمی مانند کارل
پپر و هربرت مارکوزه از راست و چپ باین خاندانها خدمت کرده اند و میکنند زیرا آنها متعدد این سخن
ژرف مارکس را زیاد میزنند که گفت : تاریخ پیوسته آن مسائلی را مطرح میکند که قادر بحل آنهاست (۴)

۱ . ط . ژوئیه ۱۹۶۹

(۴) اپورتونیسم؛ راست معنای این سخن را از این جهت درک نمیکند که " مسائل مطرح شده در تاریخ " مانند
ضرورت حل معضل فقر و ثروت ، ستم طبقاتی ، نژادی ، ملی ، و دیگر معضلات جهان سرمایه داری را نادیده
میگیرد . بعقیده ی او این مسائل صاف و ساده مطرح نیست و فقط گویا مسئله ی " بهبود تد رنجی
شرایط زندگی مردم در کادرحفظ سرمایه داری " مطرح است ! ولی او چه بخواهد چه نخواهد این
مسائل هم اکنون با قوت تمام مطرح است و تاریخ قادر است آنها را حل کند و سرگرم اینکار است . و اما
اپورتونیسم چپ و نتوانار شیمم بجای مسائل قابل حل ، مسائل غیر قابل حل فرضی و پنداری را در
میان میگذارد : ایجاد " تمدن فرصت های آزاد " نفی دولت و دیگر مقررات و نظامات اجتماعی و
سیاسی ، ایجاد " ستروکتور نوین غرایز " یا بعبارت دیگر تنظیم نوین روحيات و نفسانیات بشری و
ارتباط روحی انسانها با هم . همه ی اینها مسائل بسیار بفرنجی است که لازمه ی حل آنها ، حل
بسیاری مسائل مقدماتی دیگر است . اینها در عصر مسائل مطرحه نیستند و کسی هم نمیتواند پیش
بینی کند که رشد ظم (که از جمله امکان ایجاد تحولات آگاهانه ی قهین و لولویك و روانی از راه پیشرفت
زیست شناسی برای بشر فراهم میسازد) همراه با تحولات اجتماعی چه الگوهای از حل معضلات
جامعه ی انسانی در آیند . مطرح خواهد کرد . اگر ثوتوی را بمعنای پرداختن بمسائل غیر قابل حل
از طریق ارائه ی راهنمای غیر قابل اجرا* بدانیم نظریات مارکوزه يك ثوتوی تمام عیار است با این
تفاوت که در پس ثوتوی مثلا کامپا نلا يك روح روشن انقلابی می طپد ولی اینجاسایه های
مرموز خرابکاری بچشم میخورد .